

در بعد علم و دانش؛ و البته در قالب کتاب مستند نه مستند تصویری. اگر آن روزهای جنگ و بعد از جنگ، آسند مرتضی «فتح» های نظامی انقلاب را در جنگ سخت «روایت» می‌کرد، امروز ما می‌خواستیم «فتح» های علمی انقلاب را در جنگ نرم «روایت» کنیم.

چی شد سراغ پروژه رویان رفتید؟

آن برهه آقا خیلی روی قضیه سلول‌های بنیادی و هسته‌ای تاکید داشت و اینها را به عنوان اعلام قدرت ایران در سخنرانی‌هایشان می‌گفتند و بشدت تاکید داشت، برای همین رفتم سراغ سلول‌های بنیادی.



خاطره اولین دیدارتان با دکتر بهاروند؟

یک نکته جالب اینکه ما اولش که می‌خواستیم سلول‌های بنیادی را بگیریم- چون اسمش تاریخ شفاهی پیشرفت بود و کارگاهی و دوره‌ای و هیچی هم ندیده بودیم که! تقریباً جزو اولین کارهایی بود که برای تاریخ شفاهی پیشرفت انجام می‌شد و شاید هم بشود گفت اولین کار بود اصلاً- ما می‌خواستیم فقط مباحث علمی یعنی فراز و فرودهای علمی رسیدن به دانش سلول‌های بنیادی را بگوییم! اصلاً قصد خاطره‌نگاری پرتراهی (و پرداختن به ابعاد دیگر شخصیت دکتر بهاروند را) نداشتیم؛

ولی وسط این پنج شش جلسه اولی که با دکتر صحبت کردم و دیدم زندگی‌اش اینقدر جذاب و جالب هست و قشنگ هم تعریف می‌کند، تصمیم گرفتم که وارد این حوزه هم بشوم و این دوتا را با همدیگر قاطی کنم ممزوج شود و باهم تعریف کنم. اما اولین مواجهه با دکتر اینطور بود که اولین بار که من دکتر را دیدم چون پدر دانش سلول‌های بنیادی ایران بود و در اینترنت و این‌ور و آن‌ور که سرچ می‌کردم، نمی‌دانم چرا عکسش را ندیده بودم و برایم جالب

را عوض کردند شد خاک‌ریز ایمان و اندیشه! حالا ما رفتیم کار را شروع کردیم.

خاطرات شهید سید محمد سعید جعفری را من مدام می‌خواندم - آن موقع می‌خواستیم یک سایت اینترنتی برایش بزنیم- می‌دیدیم عجب خاطراتی و عجب آدمی است! عجب بشری است این! چقدر پرکار بوده! چقدر برای انقلاب کار کرده! خیلی ذوق می‌کردم. می‌خواندم، ذوق می‌کردم! کار می‌کردم، ذوق می‌کردم! پول می‌گرفتم ذوق می‌کردم [خنده]. خیلی خوب بود، یعنی با شهید خیلی حال کردم. هم دانشجو بودم هم کار می‌کردم. دو سه روز اول هفته را می‌رفتم قزوین سر کلاس‌های ارشد. دیگه از آنجا شروع شد و ما چند سالی برای شهید جعفری کار کردیم ولی چون تجربه اولمان هم بود، زیاد حرفه‌ای نبودیم! آزمون و خطا بود. برای همین هم خیلی طول کشید. نزدیک ده سال است و هنوز کتابش چاپ نشده ولی دیگه رفته برای چاپ الحمدلله.

مشترک آن را تدوین می‌کردید؟

بله تیمی کار می‌کردیم. بعد حدود سه چهار سال، پروژه‌ای که تعریف کرده بودیم به خاطر ضعف مصاحبه‌ها شکست خورد و آقای همتی پروژه را از نو تعریف کرد. از مصاحبه‌های قدیمی هم استفاده کرد اما خیلی کم. از نو مصاحبه گرفت و شروع به تدوین کرد البته من باز هم در این پروژه جدید شهید جعفری کمی کمک کردم؛ هم در مصاحبه هم تدوین.

این بود قضیه اینکه آدم سمت تاریخ شفاهی! اما اینکه چه شد آدم سمت تاریخ شفاهی پیشرفت همه چیز از بازدید رهبر معظم انقلاب از شرکت مپنا در اردیبهشت سال ۹۳ شروع شد. عصر آن روز که اخبار بازدید را در خاگریز شنیدم و شور و شوق رهبری را از پیشرفت‌های صنعتی دیدم، با دوستان خاگریزی صحبت کردیم که بیاییم تاریخ شفاهی پیشرفت راه بیندازیم. کاری که می‌خواستیم بکنیم در واقع همان کار شهید آوینی بود در روایت فتح، منتها این بار

”

اگر آن روزهای جنگ و بعد از جنگ، آسند مرتضی «فتح» های نظامی انقلاب را در جنگ سخت «روایت» می‌کرد، امروز ما می‌خواستیم «فتح» های علمی انقلاب را در جنگ نرم «روایت» کنیم.